

افسانه خواستگاری امیرالمؤمنین (ع) از دختر ابوجهل

طرح شبیهه:

اگرچه روایات متعددی در صحاح اهل سنت آمده است که هرکس «فاطمه را اذیت کند، رسول خدا را اذیت کرده است و غضب فاطمه، غضب رسول خدا است» از آن طرف نیز قبول داریم که ابوبکر با فاطمه بر سر فدک اختلاف داشتند و ابوبکر به خاطر روایتی که از پیامبر شنیده بود، فدک را جزء اموال عموم قرار داد و فاطمه از او دلگیر شد؛ اما روایت صحیحی هم داریم که علی نیز فاطمه را اذیت و وی را به غضب آورده است. چنانچه در قضیه خواستگاری علی از دختر ابوجهل، هم فاطمه وهم و هم رسول خدا صلی الله علیه وآله را از کاری که علی کرد، به خشم آمدند.

نقد و بررسی:

اصل روایت:

منبع اصلی قصه خواستگاری امیر مؤمنان علیه السلام از دختر ابوجهل، روایاتی است که محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود آورده است، ما در ابتدا اصل روایت نقل و سپس به نقد آن خواهیم پرداخت:

حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَرْمِيُّ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، حَدَّثَنَا أَبِي أَنَّ الْوَلِيدَ بْنَ كَثِيرٍ، حَدَّثَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَلْحَلَةَ الدُّؤَلِيِّ، حَدَّثَهُ أَنَّ ابْنَ شِهَابٍ حَدَّثَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ حُسَيْنٍ حَدَّثَهُ أَنَّهُمْ، حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ مِنْ عِنْدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ مَقْتَلِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ لَقِيَهُ الْمَسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ فَقَالَ لَهُ هَلْ لَكَ إِلَيَّ مِنْ حَاجَةٍ تَأْمُرُنِي بِهَا فَقُلْتُ لَهُ لَا فَقَالَ لَهُ فَهَلْ أَنْتَ مُعْطِي سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَغْلِبَكَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ، وَإِيْمُ اللَّهِ، لَئِنْ أَعْطَيْتَنِيهِ لَا يُخْلَصُ إِلَيْهِمْ أَبَدًا حَتَّى تَبْلُغَ نَفْسِي، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَطَبَ ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ عَلِيٍّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ذَلِكَ عَلِيٍّ مِنْبَرَهُ هَذَا وَأَنَا يَوْمَئِذٍ مُخْتَلِمٌ فَقَالَ "إِنَّ فَاطِمَةَ مِنِّي، وَأَنَا أَتَخَوَّفُ أَنْ تُفْتَنَ فِي دِينِهَا". ثُمَّ ذَكَرَ صِبْهًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ قَالَ "حَدَّثَنِي فَصَدَّقَنِي وَوَعَدَنِي فَوْقِي لِي وَإِنِّي لَسْتُ أَحْرَمَ حَلَالًا وَلَا أَجِلُّ حَرَامًا، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا".

پس از بازگشت کاروان اهل بیت از اسارت شام به شهر مدینه، مسور بن مخرمه نزد امام سجاد (ع) آمد و گفت: آیا کاری هست که به من فرمان دهی تا انجام دهم؟ فرمود: نه، مخرمه گفت: آیا شمشیر رسول خدا را به من می دهی؛ چون می ترسم از تو بگیرند؟ به خدا سوگند! اگر آن را به من بدهی هیچگاه دست آنان به آن نخواهد رسید مگر جانم را بگیرند، علی از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، پیغمبر را بر منبر دیدم که در این باره سخن می گفت و من نوجوانی بودم که به حد بلوغ رسیده و محتلم می شدم، شنیدم می فرمود: فاطمه از من است و من می ترسم در دینش دچار فتنه شود، سپس یادی کرد از دامادش که از بنی عبد شمس بود و از او ستایش کرد و فرمود: با من با صداقت سخن می گفت و به وعده اش وفا می کرد. من نمی خواهم حرامی را حلال و حلالی را حرام کنم؛ ولی به خدا سوگند بدانید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یکجا با هم جمع نمی شوند.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري ج 3، ص 1132، ح 2443، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

حدثنا أبو اليمان أخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني علي بن حسين أن المسور بن مخرمة قال إن علياً خطب بنت أبي جهل فسمعت بذلك فاطمة فأتت رسول الله (ص) فقالت يزعم قومك أنك لاتعصب لبناتك وهذا علي نأخ بنت أبي جهل فقام رسول الله (ص) فسمعتُه حين تشهد يقول أما بعد أنكحت أبا العاص بن الربيع فحدثني وصدقني وإن فاطمة بضعة مني وإني أكره أن يسوءها والله لا تجتمع بنت رسول الله (ص) وبنت عدو الله عند رجل واحد فترك علي الخطبة.

مسور گفت: علي به خواستگاری دختر ابوجهل رفت، فاطمه شنید، نزد پدر آمد و عرض کرد: اطرافیان گمان می کنند برای دخترانت ناراحت و خشمگین نمی شوی، علي قصد ازدواج با دختر ابوجهل را دارد، رسول خدا (ص) فرمود: ابوالعاص بن ربيع را به دامادي پذيرفتم چون صادق و راستگو بود، همانا بدانيد، فاطمه پاره تن من است، دوست ندارم چيزي ناراحتش کند، به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یکجا جمع نمی شوند. پس از این بود که علي از خواستگاری دختر ابوجهل منصرف شد.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1364 ح 3523، كتاب فضائل الصحابة، ب 16، باب ذكر أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم أبو العاص بن الربيع، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

حدثنا قتيبة حدثنا الليث عن بن أبي مليكة عن المسور بن مخرمة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول وهو علي المنبر إن بني هشام بن المغيرة استأذنوا في أن ينكحوا ابنتهم علي بن أبي طالب فلا أذن ثم لا أذن ثم لا أذن إلا أن يريد بن أبي طالب أن يطلق ابنتي وينكح ابنتهم فإنما هي بضعة مني يربيني ما أربها ويؤذيها ما أذاها.

مسور بن مخرمه گفت: شنيدم رسول بر فراز منبر مي فرمود: فرزندان هشام بن مغيره اجازه گرفتند تا دخترشان را به همسري علي در آورند، اجازه ندادم، اجازه ندادم، مگر آنکه علي به خواهد دخترم را طلاق دهد وبا دختر آنان ازدواج کند. فاطمه پاره تن من است، هر چيز او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، هر چيز او را اذيت کند، مرا اذيت کرده است.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري، ج 5، ص 2004، ح 4932، كتاب النكاح، باب ذب الرجل عن ابنته في الغيرة والإنصاف، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

البته روایات دیگری نیز در این باره در کتاب های اهل سنت وجود دارد؛ ولي از آن جايي که کتاب بخاري برترين کتاب روائي اهل سنت است، ما به نقد روایات این کتاب بسنده می کنیم. بي تردید اگر ریشه این روایات زده شود، تکلیف بقیه آن ها نیز روشن خواهد شد.

دیدگاه اهل بیت عليهم السلام در باره این افسانه :

پیش از پرداختن به نقد روایات بخاري، بهتر دیدیم که دیدگاه اهل بیت عليهم السلام را در باره این افسانه مطرح نماییم. شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف الأمالي روایت مفصلي را در این باره به نقل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت به افسانه بودن این قضیه تصریح می کند.

أبي عن ابن قتيبة عن حمدان بن سليمان عن نوح بن شعيب عن محمد بن إسماعيل عن صالح عن علقمة قال: قال الصادق جعفر بن

مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: ... قَالَ عَلْقَمَةُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ النَّاسَ يَنْسُبُونَنا إِلَيَّ عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَقَدْ ضَاقَتْ بِذَلِكَ صُدُورُنَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلْقَمَةُ إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمَلِّكُ وَالسِّيئَةُ لَا تُضْبِطُ وَكَيْفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَحُجَّجُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَلَمْ يَنْسُبُوا يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ أَنَّهُ هَمَّ بِالزَّنا أَلَمْ يَنْسُبُوا أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْتُلِيَ بِذُنُوبِهِ أَلَمْ يَنْسُبُوا دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ أَنَّهُ تَبِعَ الطَّيْرَ حَتَّى نَظَرَ إِلَيَّ امْرَأَةً أَوْ رِيًّا فَهَوَّاهَا وَأَنَّهُ قَدَّمَ زَوْجَهَا أَمَامَ التَّابُوتِ حَتَّى قُتِلَ ثُمَّ تَزَوَّجَ بِهَا... وَمَا قَالُوا فِي الْأَوْصِيَاءِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَلَمْ يَنْسُبُوا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَيَّ أَنَّهُ كَانَ يَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالْمَلِكُ وَأَنَّهُ كَانَ يُؤَثِّرُ الْفِتْنَةَ عَلَيَّ السُّكُونِ وَأَنَّهُ يَسْفِكُ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ بِغَيْرِ حِلِّهَا وَأَنَّهُ لَوْ كَانَ فِيهِ خَيْرٌ مَا أَمَرَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بِضَرْبِ عُنُقِهِ أَلَمْ يَنْسُبُوهُ إِلَيَّ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ عَلَيَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَكَاهُ عَلَيَّ الْمُنْبَرِ إِلَيَّ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَةَ عَدُوِّ اللَّهِ عَلَيَّ ابْنَةَ نَبِيِّ اللَّهِ أَلَا إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّيَ وَمَنْ غَاظَهَا فَقَدْ غَاظَنِي .

ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلْقَمَةُ مَا أَعْجَبَ أَقَاوِيلَ النَّاسِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ بَيْنَ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ رَبُّ مَعْبُودٍ وَبَيْنَ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ عَبْدٌ عَاصٍ لِلْمَعْبُودِ وَلَقَدْ كَانَ قَوْلُ مَنْ يَنْسُبُهُ إِلَيَّ الْعِصْيَانَ أَهْوَنَ عَلَيْهِ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ يَنْسُبُهُ إِلَيَّ الرُّبُوبِيَّةَ يَا عَلْقَمَةُ أَلَمْ يَقُولُوا فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ أَلَمْ يُسَبِّهُوهُ بِخَلْقِهِ أَلَمْ يَقُولُوا إِنَّهُ الدَّهْرُ أَلَمْ يَقُولُوا إِنَّهُ الْفَلَكَ أَلَمْ يَقُولُوا إِنَّهُ جِسْمٌ أَلَمْ يَقُولُوا إِنَّهُ صُورَةٌ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ غُلُوبًا كَبِيرًا يَا عَلْقَمَةُ إِنَّ الْأَلْسِنَةَ الَّتِي يَتَنَاوَلُ ذَاتَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِمَا لَا يَلِيْقُ بِذَاتِهِ كَيْفَ تُحْسِبُ عَنْ تَنَاوُلِكُمْ بِمَا تَكْرَهُونَهُ فَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ فَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالُوا لِمُوسَى أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ لَهُمْ يَا مُوسَى عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ .

علقمه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مردم به ما کارهای زشتی نسبت می دهند؛ به طوری که سینه ما تنگ شده و شدیداً ناراحت می شویم فرمود: ای علقمه انسان نمیتواند خشنودی مردم را جلب نموده و جلو زبان آن ها را بگیرد. چگونه سالم می ماند از چیزی که انبیاء و پیامبران و اوصیاء علیهم السلام از او سالم نماندند. آیا به یوسف نسبت ندادند که او تصمیم گرفت که زنا کند؟ آیا در باره ایوب نگفتند که او از اثر گناهانش به آن مصیبت ها دچار گشت؟ آیا در حق داوود پیغمبر نگفتند که او دنبال کرد پرنده را تا اینکه چشمش بزن اوریا افتاد و دلباخته او شد و به منظور رسیدن به هدف خود شوهر آن زن را در جلو جبهه جنگ پیشاپیش تابوت قرار داد تا اینکه کشته شد سپس با آن زن ازدواج کرد؟ ...

آیا در باره حضرتش نگفتند که او در باره پسر عمش علی علیه السلام نظر خصوصی دارد و طبق هوای نفس خود سخن میگوید تا اینکه خداوند دروغ آنان را روشن ساخت و این آیه را نازل فرمود و ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ...؟

و در باره اوصیاء پیش از اینها گفتند. آیا نسبت ندادند به سید اوصیاء علیهم السلام که او طالب دنیا و در پی خلافت و سلطنت است و این که او همیشه در صدد فتنه و آشوب است و سکون و آرامش اجتماع را دوست ندارد. و اینکه او خون مسلمانان را بدون جهت می ریزد و اینکه اگر او مرد خوبی بود خالد بن ولید را مأمور کشتن او نمی کردند.

آیا نسبت ندادند که او می خواهد با دختر ابوجهل با داشتن فاطمه زهرا علیها سلام ازدواج کند و اینکه پیامبر در حضور مسلمین بالای منبر از او شکایت کرد و فرمود: « مردم! علی تصمیم گرفته دختر دشمن خدا را بر سر دختر پیامبر خدا بیاورد. آگاه باشید فاطمه پاره تن

من است هر که او را آزار دهد مرا آزاد داده و هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هر که او را بخشم آورد مرا بخشم آورده است.»

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای علقمه! چه شگفت انگیز است گفتارهای متناقض مردم در باره علی علیه السلام. چقدر فاصله است میان گفتار کسی که می گوید: علی خدا و معبود است و گفتار کسی که می گوید او بنده نافرمان است و دستور معبود را تمرد می کند، و از این دو رقم نسبت ناروا گفتار کسی که او را نافرمان و متمرد می داند در نظر علی علیه السلام آسان تر است از نسبت خدائی بود.

ای علقمه! آیا در باره خدا نگفتند که او سومی از خداوندان سه گانه است آیا او را در صفاتش مانند مخلوقات ندانستند آیا نگفتند که خدا همان روزگار است یا طبیعت است آیا نگفتند که خدا یعنی فلک (که تدبیر تمام عالم بدست فلک و گردون است پس او خدا است) آیا نگفتند که او جسم است آیا نگفتند که او صوره است (شکل دارد) منزه و بسیار بلند مقام است ذات باری از این اوهام و خیالات.

ای علقمه زبان هائی که ذات مقدس خداوندی را به چیزهائی که هیچ شایستگی و تناسبی با خداوند ندارد نسبت می دهد. چگونه ممکن است از نسبت های ناراحت کننده به شما خود داری نماید؛ پس باید شما از پروردگار یاری بطلبید و صبر و استقامت داشته باشید که زمین ملک خدا است به هر کس که بخواهد می دهد و البته پایان امر و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

الصدوق، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين (متوفای 381هـ)، الأملی، ص 165، تحقیق و نشر: قسم الدراسات الاسلامیة - مؤسسة البعثة - قم، الطبعة: الأولى، 1417هـ.

همچنین مرحوم اربلی روایتی را از امیرمؤمنان علیه السلام که آن حضرت تصریح می کند هیچگاه فاطمه زهرا سلام الله علیها را به خشم نیاورده است:

فَوَاللَّهِ مَا أَغْضَبْتُهَا وَلَا أَكْرَهْتُهَا عَلَيَّ أَمْرٍ حَتَّى قَبَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا أَغْضَبْتَنِي وَلَا عَصَتْ لِي أَمْرًا وَلَا لَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَتَنْكَشِفُ عَنِّي الْهَمُّومُ وَالْأَخْزَانُ .

به خداوند سوگند! من هیچگاه فاطمه را خشمگین و ناراحت نکردم تا از دنیا رحلت نمود. فاطمه هم مرا خشمناک نکرد و از من نافرمانی نمود. هر گاه من محزون و اندوهناک می شدم برای رفع غم و اندوه خود به چهر فاطمه نگاه می کردم.

الأربلي، أبي الحسن علي بن عيسى بن أبي الفتح (متوفای 693هـ)، كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 1 ص 373، ناشر: دار الأضواء - بيروت، الطبعة الثانية، 1405هـ - 1985م.

مسور بن مخرمه، در صف دشمنان اهل بیت (ع):

در تمام روایاتی که اهل سنت آورده اند؛ به ویژه در صحیح بخاری و مسلم، سند به فردی به نام مسور بن مخرمه، از مریدان خاص عبد الله بن زبیر می رسد، وی از لشکریان ابن زبیر بود که در حمله یزید به مکه مخرمه، با سنگی که از منجیق سربازان یزید پرتاب شده بود به همراه تعدادی دیگر کشته شد.

عبد الله بن زبیر از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود؛ به حدی که صلوات بر پیامبر را به خاطر این که اهل بیت آن حضرت خوشحال

نشوند، حذف کرده بود. بلاذری در انساب الأشراف می نویسد:

كان من أعظم ما أنكر علي عبد الله بن الزبير تركه ذكر رسول الله صلي الله عليه وسلم في خطبته، وقوله حين كلم في ذلك: إن له أهيل سوء إذا ذكر استطالوا ومدوا أعناقهم لذكره.

از زشتکاری های عبد الله بن زبیر نام نبردن از رسول خدا (ص) در خطبه هایش بود، هنگامی که علتش را جویا شدند، گفت: برخی از منسوبین رسول خدا (ص) آدم های بدی هستند؛ چون از شنیدن نامش گردن ها دراز کرده، خوشحال شده وبر خود می بالند.

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفاي 279هـ)، أنساب الأشراف، ج 2، ص 418، طبق برنامه الجامع الكبير.

برای اثبات دشمنی مسور بن مخرمه با اهل بیت علیهم السلام، همین بس که خوارج با او رابطه خوبی داشته و او را از خودشان می دانستند.

ذهبی در ترجمه مسور بن مخرمه می نویسد:

قال الزبير بن بكار: كانت [الخوارج] تغشاه ويتحلونه.

خوارج او را تحویل گرفته و از خودشان می دانستند.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفاي 748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 391، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، 1413هـ.

همچنین او از طرفداران معاویه بود به حدی که هر وقت نام معاویه را می شنید، براو درود می فرستاد.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء در این باره می نویسد:

قال عروة: فلم أسمع المسور ذكر معاوية إلا صلي عليه.

از مسور نشنیدم که یادی از معاویه به کند و بر او درود نفرستد.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفاي 748هـ)، سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 392، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، 1413هـ و تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج 5، ص 246، تحقيق د.

عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، 1407هـ - 1987م.

آیا روایت چنین شخصی را می توان در حق اهل بیت علیهم السلام پذیرفت؟

جالب این است که طبق نقل بخاری مسور بن مخرمه، این مطلب را زمانی به امام سجاد علیه السلام یادآوری می کند که آن حضرت به تازگی از شام برگشته و مصیبت از دست دادن پدر و برادرانش بر دوشش سنگینی می کند.

حَدَّثَهُ أَنَّ ابْنَ شِهَابٍ حَدَّثَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ حُسَيْنٍ حَدَّثَهُ أَنَّهُمْ، حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ مِنْ عِنْدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ مَقْتَلِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ لَقِيَهُ الْمِسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ فَقَالَ لَهُ...

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري ج 3، ص 1132، ح 2443، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

آیا در زمانی که امام زین العابدین علیه السلام نیاز به تسلیت و دلداری دارد، هیچ عاقلی به خودش اجازه می دهد، باگفتن این سخنان،

قلب او را بشکند؟

عدم تناسب سنی مسور بن مخرمه، با مشاهده این قضیه

نگاهی به شرایط سنی راوی بر اساس آن چه عالمان رجال اهل سنت گفته اند بسیار جالب و شنیدنی است. مسور بن مخرمه، در سال دوم هجرت در مکه به دنیا آمده و در سال هشتم هجرت وارد مدینه شده است. از طرف دیگر نقل کرده اند که قضیه خواستگاری از دختر ابوجهل نیز در سال هشتم هجری بوده؛ یعنی مسور بن مخرمه در زمان وقوع قضیه، فقط شش سال بیشتر نداشته است. ابن حجر عسقلانی در الإصابة می نویسد:

قال يحيى بن بكير وكان مولده بعد الهجرة بستين وقدم المدينة في ذي الحجة بعد الفتح سنة ثمان وهو غلام أيفع بن ست سنين. مسور دو سال پس از هجرت به دنیا آمد و پس از فتح مکه در ماه ذی حجه سال هشتم وارد مدینه شد که عمرش شش سال بیشتر نبود. العسقلاني، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل الشافعي، الإصابة في تمييز الصحابة، ج 6، ص 119، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجبل - بيروت، الطبعة: الأولى، 1412 - 1992.

همچنین دو نکته دیگر در روایت مسور وجود دارد که توجه به آنها، دروغ بودن این افسانه را روشن تر می نماید، که عبارتند از:

الف: مسور بن مخرمه در شش سالگی محتلم می شد!

در روایت بخاری آمده که مسور می گوید من این قضیه را در زمانی شنیدم که «محتلم» می شدم:

أَخْطَبُ النَّاسَ فِي ذَلِكَ عَلَيَّ مِنْبَرِهِ هَذَا وَأَنَا يَوْمَئِذٍ مُحْتَلِمٌ.

حال پرسش ما این است که هنگامی که سن محتلم شدن و بلوغ جنسی، پانزده سالگی است، چگونه است که يك پسر شش ساله محتلم شود؟

ابن حجر عسقلانی که متوجه این مشکل اساسی شده، همانند عادت همیشگی اش چشمانش را بسته، این گونه توجیه کرده است، که ممکن است مقصود از «محتلم» معنای لغوی آن؛ یعنی بلوغ عقلی باشد:

وهو مشکل المأخذ لان المؤرخين لم يختلفوا أن مولده كان بعد الهجرة وقصة خطبة علي كانت بعد مولد المسور بنحو من ست سنين أو سبع سنين فكيف يسمي محتلما فيحتمل انه أراد الاحتلام اللغوي وهو العقل والله تعالي أعلم.

سند و مأخذ این نقل اشکال دارد؛ زیرا هیچگونه اختلافی نیست که مسور پس از هجرت به دنیا آمده و داستان خواستگاری از دختر ابوجهل شش یا هفت سال پس از تولد مسور بوده است؛ پس چگونه محتلم می شده است؟ البته احتمال دارد که مقصود از محتلم شدن

معنای لغوی آن؛ یعنی عقل باشد.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي 852هـ)، تهذيب التهذيب، ج 10، ص 137، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى، 1404 - 1984 م.

در پاسخ به این پرسش می گوئیم:

اولاً: این توجیه بر خلاف لغت و عرف است و عاقلان چنین توجیهی را نمی پذیرند؛

ثانیاً: بر فرض که «احتلام» در لغت به معنای درك و عقل نیز آمده باشد، بر مسور بن مخرمه قابل تطبیق نیست؛ زیرا طبق روایت صحیح مسلم، در همان زمانی که او در مدینه بود، از درك مسائل ابتدایی بی بهره بوده؛ از جمله آن که، عورت خود را از مردم و حتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی پوشانده است و باک نداشته است که برهنه در میان مردم راه برود.

از این رو، چگونه می توان بلوغ او را در شش سالگی، به بلوغ عقلي، توجیه نمود.

عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ، قَالَ أَقْبَلْتُ بِحَجْرٍ أَخْمَلُهُ ثَقِيلٌ وَعَلِيٌّ إِزَارٌ خَفِيفٌ، قَالَ، فَانْحَلَّ إِزَارِي وَمَعِيَ الْحَجْرُ لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ أَضَعَهُ حَتَّى بَلَغْتُ بِهِ إِلَيَّ مَوْضِعِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «ارْجِعْ إِلَيَّ تَوْبَكَ فَخَذَهُ وَلَا تَمَشُوا عُرَاةً».

مسور می گوید: سنگ بزرگی بر داشته بودم تا ببرم، لنگ از کمرم باز شد و نتوانستم سنگ را زمین بگذارم و همین طور به راه خود ادامه دادم تا اینکه به جایی که باید سنگ را می گذاشتم، رسیدم، رسول خدا (ص) فرمود: نزد لباست برگرد و آن را بگیر و لخت راه نروید.

النيسابوري، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري (متوفای 261هـ)، صحیح مسلم، ج 1، ص 268، ح 341، کتاب الحيض، باب الإغتناء بحفظ العورة، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

ب: مسور بن مخرمه، تنها شاهد ماجرا

جالب این است که از میان آن همه صحابی، فقط این بچه شش ساله آن را شنیده و نقل کرده است. مشخص نیست که چرا بقیه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مسجد حاضر بودند، این قضیه را نشنیده و نقل نکرده اند؟

این روایت، مخالف قرآن است

افزون بر مشکلات جدی گذشته، هنگامی که این حدیث را برای سنجش میزان صحت آن به قرآن عرضه می نماییم، در همان ابتدا به روشنی، عدم سازگاری آن را با قرآن، درمی یابیم؛ زیرا قرآن با صراحت تمام از حلیت و جواز تعدد زوجات و این که مردان می توانند با شرائطی، بیش از یک همسر اختیار نمایند، سخن گفته است آنجا که می فرماید:

«فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنِي وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ». النساء/3.

هر چه از زنان که دوست دارید، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید.

و این که می بینیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر این امر اقدام نموده است نیز در حقیقت ترجمان عملی این حکم خداست؛ در حالی که مفهوم حدیث مسور بن مخرمه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله همسر گزینی و ازدواج مجدد را برای دامادش علی علیه السلام حرام اعلام می کند.

آیا رسول خدا، می تواند چیزی را که خداوند حلال کرده است، حرام کند؟

حدیث مخالف قرآن، باطل است:

مهمترین منبع برای سنجش درستی و نادرستی يك حدیث، عرضه آن به قرآن کریم است، همانگونه که شیعه و سنی نقل از رسول خدا (ص) نقل نموده اند که فرمود: «آنچه از سخنان من به شما رسید و موافق قرآن بود از من است، و آنچه مخالف قرآن است، از من نیست»

از حمله ابویوسف در کتاب الرد علی سیر الأوزاعي و محمد بن ادریس شافعی در کتاب الأم می نویسند:

حدثنا بن أبي كريمة عن أبي جعفر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه دعا اليهود فسألهم فحدّثوه حتى كذبوا علي عيسى فصعد النبي صلى الله عليه وسلم المنبر فخطب الناس فقال إن الحديث سيفشئ عني فما أتاكم عني يوافق القرآن فهو عني وما أتاكم عني يخالف القرآن فليس عني.

رسول خدا صلي الله عليه وآله، يهوديان را احضار کرده و از آنان سؤالي پرسيد، يهوديان سخناني گفتند و به حضرت مسيح دروغهايي نسبت دادند، رسول خدا صلي الله عليه وآله بر فراز منبر قرار گرفت و در سخناني خود فرمود: به زودي بر من حديث دروغين مي بندند، پس آنچه از سخنان من به شما رسيد و موافق قرآن بود از من است، و آنچه مخالف قرآن است، از من نيست

الأصاري، أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم (متوفاي 182هـ)، الرد علي سير الأوزاعي، ج 1، ص 25، : تحقيق: أبو الوفا الأفغاني، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛

الشافعي، محمد بن إدريس أبو عبد الله (متوفاي 204هـ)، الأم، ج 7، ص 339، : ناشر: دار المعرفة - بيروت، الطبعة: الثانية، 1393هـ.

و نیز عبد الرحمن سيوطي در الدر المنثور و شوکاني در فتح القدير مي نويسند:

أخرج ابن أبي حاتم عن ابن عباس قال: ما خالف القرآن فهو من خطوات الشيطان.

ابن عباس گفت: آنچه مخالف قرآن است، از القاء هاي شيطان است.

السيوطي، عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين (متوفاي 911هـ)، الدر المنثور، ج 1، ص 403، ذيل آيه 168 سوره بقره، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1993،

الشوكاني، محمد بن علي بن محمد (متوفاي 1255هـ)، فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير، ج 1، ص 168، ناشر: دار الفكر - بيروت.

و عبد الرزاق صنعاني نیز در باره پرسش از اهل کتاب مي نويسد:

أخبرنا عبد الرزاق عن الثوري عن الأعمش عن عمارة عن حريث بن ظهير قال قال عبد الله لا تسألوا أهل الكتاب عن شيء فإنهم لن يهدوكم وقد ضلوا فتكذبوا بحق وتصدقوا الباطل وإنه ليس من أحد من أهل الكتاب إلا في قلبه تالية تدعوه إلي الله وكتابه كتالية المال و

التالية البقية قال الثوري وزاد معن عن القاسم بن عبد الرحمن عن عبد الله في هذا الحديث قال إن كنتم سائلهم لا محالة فانظروا ما

واطي كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه.

... عبدالله بن مسعود گفت: اگر از آنان چيزي پرسيديد، هميشه به قرآن بنگريد، اگر موافق كتاب خدا بود، آن را اخذ و اگر مخالف كتاب

خدا بود، آن را رها كنيد.

الصنعاني، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفاي 211هـ)، المصنف، ج 6، ص 111، ح 1062، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية، 1403هـ.

نتيجتا: اين حديث به دليل مخالفتش با قرآن، مردود و باطل خواهد بود.

آيا امير مؤمنان و فاطمه زهرا از احكام اختصاصي خود بي خبر بودند ؟

ابن حجر عسقلاني، كه متوجه تناقض روايت خواستگاري با آيات قرآن شده است، توجيه شگفت آور و غريبي کرده است:

والذي يظهر لي أنه لا يبعد أن يعد في خصائص النبي صلى الله عليه وسلم أن لا يتزوج علي بناته.

آن چه براي من ثابت شده، اين است كه بعيد نيست كه اين حكم از ويژگي هاي پيامبر باشد كه كسي براي دخترانش هوو نياورد.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفى 852 هـ)، فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج 9، ص 329، تحقيق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

اما آیا ممکن است که فاطمه زهرا و امیر مؤمنان علیهما السلام از حکمی که به آن ها اختصاص داشته است، بی خبر باشند؟ همان کسی که در تمام دوران زندگی اش با پیامبر، لحظه به لحظه با آن حضرت بوده و سایه به سایه آن حضرت حرکت کرده است؛ چنانچه خود آن حضرت در این باره در خطبه قاصعة می فرماید:

وَقَدْ عَلَّمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةَ الْخَصِيصَةَ وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَيَكْتَفِينِي فِي فِرَاشِهِ وَيَمْسِسُنِي جَسَدَهُ وَيُسَمِّنُنِي عَرْفَهُ وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقَمُنِيهِ وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ...
وَلَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَنْزَامُهُ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ ...

شما از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا صلی الله علیه وآله و موقعیت خاص و مقام ویژه من نزد آن حضرت، آگاهید و می دانید که مرا در دامن مقدس خویش، پرورش داد. در دوران کودکی مرا در آغوش می گرفت و به سینه می چسباند و در بستر خود می خوابانید، بدنش را به بدنم می چسباند و بوی پاکیزه او را استشمام می کردم. او غذا را می جوید و در دهانم قرار می داد، هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم نجست... من همچون سایه ای در پی آن حضرت حرکت می کردم و او هر روز یکی از فضایل اخلاقی خود را بر من آشکار می ساخت و به من فرمان می داد که از او پیروی کنم.

آیا امکان دارد کسی که همانند سایه در پی رسول خدا (ص) حرکت می کرده است، از احکام اختصاصی خودش بی خبر مانده باشد؟

عدم امکان این خواستگاری از منظر تاریخی:

طبق اسناد موجود در کتابهای اهل سنت، امکان خواستگاری امیر مؤمنان علیه السلام از دختر ابوجهل وجود ندارد. مابه چند نکته بسنده میکنیم:

الف: دختر ابوجهل، تا پیش از فتح مکه، اسلام نیاورده بود:

دختری که اهل سنت ادعا می کنند امیر مؤمنان از او خواستگاری کرده است، جویریة نام داشته است که تا فتح مکه اسلام نیاورد است و در فتح مکه به همراه دیگر طلقاء از جمله زن برادرش، مجبور به پذیرش اسلام شد.

محمد بن سعد درباره زمان اسلام آوردن او می نویسد:

لَمَّا كَانَ يَوْمَ الْفَتْحِ أَسْلَمَتْ أُمُّ حَكِيمِ بِنْتُ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ امْرَأَةً عَكْرَمَةَ بْنِ أَبِي جَهْلٍ وَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعْتَهُ، جَوِيرِيَّةُ بِنْتُ أَبِي جَهْلٍ... أَسْلَمَتْ وَبَايَعَتْ وَتَزَوَّجَهَا عَتَابُ بْنُ أَسِيدِ بْنِ أَبِي الْعَيْصِ بْنِ أُمِيَّةٍ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا ابْنُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ أُمِيَّةٍ فَلَمْ تَلِدْ لَهُ شَيْئًا.

روز فتح مکه ام حکیم دختر حارث بن هشام همسر عکرمة بن ابی جهل مسلمان شد. خدمت پیامبر (ص) آمد و بیعت کرد. جویریة دختر ابوجهل... اسلام آورد و مسلمان شد، عتاب بن اسید بن ابوالعیص بن امیه با وی ازدواج کرد، سپس ابان بن سعید بن عاص بن امیه با وی ازدواج کرد که فرزندی از وی نداشت.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفى 230 هـ)، الطبقات الكبرى، ج 8، ص 262، ناشر: دار صادر - بيروت.

ب: بی درنگ پس از اسلام آوردن، با دیگری ازدواج کرد:

جویریة پس از آن که اسلام آورد، با شخصی به نام، عتاب بن اُسَید که از سوی پیامبر حاکم مکه گماشته شده بود، ازدواج نمود. و تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده بود همسر او بود، پس، پس از اسلام نیز نمی تواند این خواستگاری صورت پذیرفته باشد. محمد بن سعد می نویسد:

... جویریة بنت اُبی جهل ... أسلمت وبايعت وتزوجها عتاب بن أسيد بن اُبي العيص بن أمية ...

... جویریة دختر ابوجهل ... اسلام آورد و مسلمان شد، عتاب بن اسید بن ابوالعیص بن امیه با وی ازدواج کرد. سپس ابان بن سعید بن عاص بن امیه با وی ازدواج کرد که فرزندی از وی نداشت.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفاي 230هـ)، الطبقات الكبرى، ج 8، ص 262، ناشر: دار صادر - بيروت

ابن عبد البر و مزي در باره شوهر او و این که پس از ازدواج با دختر ابوجهل تا زمانی که پیامبر (ص) رحلت نکرده بودند، به مدینه مهاجرت نکرده است، می نویسند:

... فلم يزل عتاب أميراً علي مكة حتي قبض رسول الله صلي الله عليه وسلم.

عتاب والي مکه بود تا زمانی که رسول خدا (ص) از دنیا رفت

القرطبي، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفاي 463 هـ)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 3، ص 1024، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، 1412هـ؛

المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفاي 742 هـ)، تهذيب الكمال، ج 19، ص 283، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، 1400 هـ - 1980 م

بنابراین: خواستگاری از دختر ابوجهل، نه پیش از اسلام آوردن او با واقعیت های تاریخی، سازگار است و نه پس از اسلام آوردن او.

ج: اسلام در قلب جویریة رسوخ نکرده بود:

امیرمؤمنان علیه السلام در باره افرادی که در فتح مکه به ظاهر مسلمان شدند می فرماید:

فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا اسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَ اسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وُجِدُوا اَعْوَاناً عَلَيْهِ اَظْهَرُوهُ.

به خدایی که دانه را شکافت، و پدیده ها را آفرید، آن ها اسلام را نپذیرفتند؛ بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر خود را پنهان داشتند، و آنگاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند.

نهج البلاغه، فیض الإسلام، نامه 16.

جویریة از افرادی است که در فتح مکه همزمان با دیگر طلقاء و در سایه شمشیر اسلام را پذیرفت، نه این که با آغوش باز پذیرفته و به حقانیت اسلام ایمان آورده باشد.

شاهد بر این مطلب نیز این است که هنگامی که در همان زمان صدای اذان بلال را می شنید، جملات زننده ای را بر زبان جاری کرد که نشان می دهد نور اسلام در قلب او رسوخ نکرده است.

بلاذري و ابوالفداء در اين باره مي نويسند:

ولما جاء وقت الظهر أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا أن يؤذن علي ظهر الكعبة وقريش فوق الجبال، فمنهم من يطلب الأمان، ومنهم من قد أمن، فلما أذن وقال: أشهد أن محمدا رسول الله، قالت جويرية بنت أبي جهل: لقد أكرم الله أبي حين لم يشهد نهيق بلال فوق الكعبة. هنگام ظهر (روز فتح مکه) رسول خدا (ص) دستور داد تا بلال بر بام کعبه اذان بگوید، قريش بالاي کوه ها رفته بودند، بعضي از آنان در خواست امان کرده و بعضي هم ايمان آورده بودند، هنگامی که بلال گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله» جويره دختر ابوجهل گفت: خدا به پدرم لطف کرد، که صدای بلال را از بالاي کعبه نشنيد.

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفاي 279هـ)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 157؛

ابن الجوزي، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (متوفاي 597 هـ)، الوفا بأحوال المصطفى، ج 1، ص 332، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1408 هـ - 1988 م؛

أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفاي 732 هـ)، المختصر في أخبار البشر، ج 1، ص 97، طبق برنامه الجامع الكبير.

حال چگونه امکان دارد که امير مؤمنان عليه السلام، با وجود دردانه رسول خدا و بانوي دو عالم، بخواهد از چنين دختری خواستگاري نمايد؟!

د: جويره، پدرش را پیامبر مي دانست:

طبق نقل برخي از بزرگان اهل سنت، او اعتقاد داشت که به پدرش نيز (همانند رسول خدا) پیشنهاد نبوت شده بود؛ اما به خاطر اين که بين قومش اختلاف نيندازد، اين پیشنهاد را رد کرده است!

ارزقي در اخبار مکه، واقدي در کتاب المغازي و حلي در سيره خود در اين باره مي نويسند:

ولقد جاء إلي أبي الذي كان جاء إلي محمد من النبوة فردها ولم يرد خلاف قومه.

الأزرقى، أبو الوليد محمد بن عبد الله بن أحمد (متوفاي 250 هـ)، أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار، ج 1، ص 275، تحقيق رشدي الصالح ملحس، ناشر: دار الأندلس للنشر - بيروت - 1996 م - 1416 هـ؛

الواقدي، أبو عبد الله محمد بن عمر بن واقد (متوفاي 207 هـ)، كتاب المغازي، ج 2، ص 273، تحقيق: محمد عبد القادر أحمد عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1424 هـ - 2004 م؛

الحلي، علي بن برهان الدين (متوفاي 1044 هـ)، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون، ج 2، ص 386، ناشر: دار المعرفة - بيروت - 1400.

با اين حال، چگونه امکان دارد که امير مؤمنان عليه السلام با داشتن همسري همچون فاطمه زهرا سلام الله عليها، از زني همچون جويره خواستگاري کند؟!

جويره، كينه قاتل پدرش را به دل داشت:

امير مؤمنان عليه السلام همان کسی بود که در جنگ بدر، ابوجهل، را به درك واصل کرد و طبعي است که بازماندگان مقتول به ويژه دخترش، كينه قاتل پدر را همواره در دل داشته باشند؛ مگر اين که به حقيقت اسلام ايمان آورده باشند. جويره از دسته اول بود و كينه امير مؤمنان عليه السلام را در دل داشت و آن را فراموش نکرده بود.

قالت: لقد رفع الله ذكر محمد وأما نحن فسنصلي ولكننا لا نحب من قتل الأحبة.

خدا نام محمد را بالا برد؛ ولي ما افراډي كه افراد مورد علاقه ما را كشتند دوست نداريم.

الأزرقى، أبو الوليد محمد بن عبد الله بن أحمد (متوفى 250 هـ)، أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار، ج 1، ص 275، تحقيق رشدي الصالح ملحق، ناشر: دار الأندلس للنشر - بيروت - 1996م - 1416هـ:

ابن الجوزي، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (متوفى 597 هـ)، الوفا بأحوال المصطفى، ج 1، ص 332، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1408 هـ - 1988م:

الحلي، علي بن برهان الدين (متوفى 1044 هـ)، السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون، ج 3، ص 55، ناشر: دار المعرفة - بيروت - 1400.

با توجه به كينه عميق وي نسبت به قاتل پدرش، آیا قابل تصور است كه او بخواهد همسر قاتل پدرش بشود و یا امیر مؤمنان بخواهد از چنین شخصی خواستگاری كند؟!

عثمان، بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا، جمع كرد:

در روایت اولی كه از بخاری در باره خواستگاری امیرمؤمنان علیه السلام نقل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دلیل ناراحتی خود را از خواستگاری امیرمؤمنان علیه السلام از دختر ابوجهل، حرمت جمع بین دختر خودش و دختر دشمنان خدا ذكر کرده است:

... وَإِنِّي لَسْتُ أَحْرَمُ حَلَالًا وَلَا أَجِلُّ حَرَامًا وَلَكِنَّ وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا.

من نمی خواهم حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نمایم؛ ولي سوگند به خدا، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا هرگز (نزد يك نفر) جمع نمی شوند.»

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفى 256 هـ)، صحيح البخاري ج 3، ص 1132، ح 2443، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

و در روایت دوم این گونه آمده بود :

... وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ.

قسم به خدا دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا، در نزد يك نفر جمع نمی شود.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفى 256 هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1364 ح 3523، كتاب فضائل الصحابة، ب 16، باب ذَكَرَ أَضْهَارَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُمْ أَبُو الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

سازنده این قصه فراموش کرده است كه با ساخت این افسانه، پیش از تنقیص مقام امیرمؤمنان علیه السلام، عثمان بن عفان، خلیفه سوم خود را زیر سؤال برده است؛ زیرا او در زمانی كه با دختران پیامبر (بر فرض پذیرش این مطلب كه آن ها دختران پیامبر بوده اند) زندگی می کرده نه یکبار كه چندین بار بین دختران پیامبر و دختران دشمنان خدا جمع کرده است.

اگر واقعاً جمع بین دختر پیامبر و دختر دشمنان خدا، حرام باشد، چرا عثمان بن عفان چندین بار این كار حرام را انجام داده است؟ آیا اهل سنت به لوازم سخنان خود ملتزم می شوند؟

جمع بین رمله و رقیه :

رملة بنت شيبه، يكي از همسران عثمان است که در مکه با او ازدواج کرد و از کسانی بود که همراه عثمان به مدینه مهاجرت کرد. ابن عبد البر در این زمینه می نویسد:

رملة بنت شيبه بن ربيعة كانت من المهاجرات هاجرت مع زوجها عثمان بن عفان.

رملة، دختر شيبه از کسانی بود که همراه همسرش عثمان به مدینه مهاجرت کرد.

ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله بن محمد (متوفای 463هـ)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 4، ص 1846، تحقیق علی محمد البجاوي، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412هـ؛

الصفدي، صلاح الدين خليل بن أيبك (متوفای 764هـ)، الوافي بالوفيات، ج 14، ص 98، تحقیق أحمد الأرناؤوط و ترکی مصطفي، ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - 1420هـ - 2000م.

و شيبه پدر زن عثمان، از دشمنان پیامبر اسلام است که در جنگ بدر به هلاکت رسیده است؛ چنانچه ابن حجر در این باره می نویسد:

رملة بنت شيبه بن ربيعة بن عبد شمس العبشمية قتل أبوها يوم بدر كافرا.

رملة، دختر شيبه... پدرش در جنگ بدر کشته شد، در حالی که کافر بود.

العسقلاني، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل الشافعي، الإصابة في تمييز الصحابة، ج 7، ص 654، 11186، تحقیق: علی محمد البجاوي، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412 - 1992.

از طرف دیگر رملة، در زمان مهاجرت به مدینه همسر عثمان بوده است، همان گونه که ابن حجر در ادامه مطلب پیشین می نویسد:

رملة بنت شيبه بن ربيعة بن عبد شمس العبشمية قتل أبوها يوم بدر كافرا ذكرها أبو عمر فقال: كانت من المهاجرات هاجرت مع زوجها

عثمان بن عفان.

ابوعمر متذکر شرح حال او شده و گفته است: او از زنان مهاجری بود که با همسرش عثمان بن عفان مهاجرت کرد.

العسقلاني، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل الشافعي، الإصابة في تمييز الصحابة، ج 7، ص 654، 11186، تحقیق: علی محمد البجاوي، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412 - 1992.

و نیز تا زمان قتل عثمان، همسر او بوده است، چنانکه شیبانی در این باره می نویسد:

... وقتل عثمان وعنده رملة بنت شيبه

... عثمان به قتل رسید در حالی که رملة دختر شيبه همسر او بود.

الكامل في التاريخ، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيباني (متوفای 630هـ)، ج 3، ص 75، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت - 1415هـ، الطبعة: ط 2، تحقیق: عبد الله القاضي

از سوی دیگر، زمان ازدواج عثمان با رقيه دختر رسول خدا! بی درنگ پس از اسلام آوردن عثمان بوده که در مکه انجام گرفته است لذا در زمان مهاجرت به مدینه، رقيه همسر او بوده است.

چنانکه ابن اثیر در این مورد می نویسد:

ولما أسلم عثمان زوجته رسول الله صلى الله عليه وسلم بائنته رقية وهاجرا كلاهما إلي أرض الحبشة المهجرتين ثم عاد إلي مكة وهاجر إلي المدينة.

زمانی که عثمان اسلام آورد، رسول خدا دخترش رقیه را به همسری او درآورد. هر دوی آن‌ها به سرزمین حبشه مهاجرت کردند. سپس هنگامی که از آن‌جا بازگشت، به مدینه مهاجرت کرد.

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفاي 630هـ). *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، ج 3، ص 607، تحقيق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م؛

افزون بر این، عثمان با امّ البنین دختر عیینه و فاطمه دختر ولید بن عبد شمس نیز ازدواج کرده است؛ در حالی که پدر هر دوی آن‌ها نیز در آن زمان از دشمنان خدا بوده اند.

اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا، حرام بوده، چرا پیامبر (ص) او را از ارتکاب این عمل منع نموده است؟ اهل سنت ناچارند که یا بپذیرند که قضیه خواستگاری از دختر ابوجهل از اصل دروغ بوده و یا بپذیرند که دختران پیامبر، همسر عثمان، نبوده اند و یا بپذیرند که عثمان عملی حرام انجام داده و درحقیقت عقد دختران پیامبر برای عثمان حرام و ازدواج عثمان با آنها باطل بوده است.

لازمه صحت این روایت، تنقیص مقام پیامبر (ص) است:

افزون بر اشکالات پیشین، این افسانه بیش از آن که تنقیص مقام امیر مؤمنان علیه السلام باشد، تنقیص مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ زیرا همان طور که گذشت، ازدواج مجدد برای تمام مردان مسلمان با شرایطی خاص، جایز است و آن‌ها می‌توانند همزمان تا چهار همسر دایم داشته باشند؛ اما طبق این افسانه، رسول خدا با آن خوی و منشی که خداوند آن را «خُلُقٌ عَظِيمٌ» می‌داند، با عصبانیت تمام به طوری که ردایش به زمین کشیده می‌شود، وارد مسجد شده و با عصبانیت و تندی چنین می‌گوید: اگر علی می‌خواهد دختر ابوجهل را بگیرد، باید دختر مرا طلاق دهد!

مرحوم سید مرتضی رضوان الله تعالی علیه دانشمند بزرگ عالم شیعه، در این باره می‌نویسند:

فوالله ان الطعن علي النبي صلي الله عليه وآله بما تضمنه هذا الخبر الخبيث، أعظم من الطعن علي أمير المؤمنين عليه السلام وما صنع هذا الخبر إلا ملحد قاصد للطعن عليهما، أو ناصب معاند لا يبالي ان يشفي غيظه بما يرجع علي أصوله بالقدح والهدم، علي أنه لا خلاف بين أهل النقل أن الله تعالي هو الذي اختار أمير المؤمنين عليه السلام لنكاح سيدة النساء صلوات الله وسلامه عليها، وأن النبي (صلي الله عليه وآله) رد عنها جلة أصحابه وقد خطبوها وقال " صلي الله عليه وآله " : اني لم أزوج فاطمة عليا (عليه السلام) حتي زوجها الله إياه في سمائه، ونحن نعلم أن الله سبحانه لا يختار لها من بين الخلائق من غيرها ويؤذيها ويغمها، فإن ذلك من أدل دليل علي كذب الراوي. به خدا سوگند طعن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در این نقل مشهود تر است از طعن بر علی علیه السلام، این خبر و قصه را نساخته است مگر فردی بی دین که هدفش تنقیص پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو بوده است و یا ساخته فردی ناصبی و دشمن اهل بیت است که با این بافته‌ها می‌خواهد بیماری اش را درمان کند.

ناقلان حدیث اختلافی ندارند که در موضوع ازدواج فاطمه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همه اصحابی که خواستگاری کرده بودند پاسخ رد داده بود؛ چون خداوند متعال، علی را برای فاطمه برگزیده بود، و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من فاطمه را به عقد علی در نیاوردم؛ مگر آنکه خدا در آسمان او را به همسری علی در آورد.

و می دانیم که خداوند متعال، از بین مردم کسی که زهرا (س) را اذیت و مغموم نماید انتخاب نفرموده است؛ لذا این خود قوی ترین دلیل بر دروغگویی راوی است.

المرتضي علم الهدی، أبو القاسم علي بن الحسين بن موسى بن محمد بن موسى بن إبراهيم بن الإمام موسى الكاظم عليه السلام (متوفای 436هـ). تنزیه الأنبياء، ص 220، ناشر: دار الأضواء - بیروت، 1409هـ - 1989 م.

ازدواج دختر رسول خدا با فرد مشرک:

طبق آن چه بخاری گفته است، رسول خدا قسم یاد می کند که دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا در یک خانه جمع نمی شود:

... وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا.

به خدا سوگند دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یک جا جمع نمی شوند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفای 256هـ)، صحیح البخاری ج 3، ص 1132، ح 2443، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

اکنون می گوئیم: طبق اعتقاد اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر خود، زینب را به همسری مردی مشرک در آورد و بین دختر خود و یک مشرک جمع نمود؛ در حالی که طبق این افسانه، از جمع بین دخترش و کسی که خود مسلمان بوده و تنها پدرش مشرک بوده، منع نموده است آیا چنین ادعایی مقبول است؟

به عبارت دیگر هنگامی که جمع بین دختر پیامبر و خود عدو الله جایز است، آیا جمع بین دختر پیامبر و دختر عدو الله که به ظاهر اسلام نیز آورده است، جایز نیست؟

همان گونه که بخاری در ادامه اول خود، این عبارت را آورده بود

... ثُمَّ ذَكَرَ صِهَاً لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ فَأَثْنِي عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ قَالَ " حَدَّثَنِي فَصَدَّقَنِي وَوَعَدَنِي فَوْفِي لِي .

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفای 256هـ)، صحیح البخاری ج 3، ص 1132، ح 2443، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

و در باره ازدواج او با دخترش از زبان پیامبر (ص) نیز چنین نقل کرده است:

... أَمَا بَعْدُ أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَحَدَّثَنِي وَوَصَدَّقَنِي .

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفای 256هـ)، صحیح البخاری، ج 3، ص 1364 ح 3523، کتاب فضائل الصحابة، ب 16، باب ذَكَرُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُمْ أَبُو الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

جالب این است که شوهر زینب، در جنگ های مشرکین علیه مسلمانان حضور فعال داشت و حتی دو بار توسط مسلمانان اسیر شد و تا صلح حدیبیه نیز بر شرک خود باقی بود و اسلام نیاورده بود.

رسول خدا از ناسزا گفتن به ابوجهل منع کرده است:

بدون تردید « دشمن خدا » گفتن به پدر کسی که حکم مسلمان بر او جاری می شود، فحش و سب محسوب می شود و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را از چنین عملی منع نموده است، و به همین جهت است که می بینیم هنگامی که عکرمه پسر ابوجهل به

سمت مسلمانان می آمد، رسول خدا صلی الله علیه وآله مسلمانان را از این که به ابوجهل، ناسزا بگویند، منع کرد؛ زیرا که سبب آزار مسلمان می گردد، همان گونه که حاکم نیشابوری در این باره می نویسد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: يَا تَيْبُكُمْ عِكْرَمَةَ بَنِ أَبِي جَهْلٍ مُؤْمِنًا مَهَاجِرًا، فَلَا تَسُبُّوا آبَاءَهُ، فَإِنَّ سَبَّ الْمَيِّتِ يُؤْذِي الْحَيِّ، وَلَا يَبْلُغُ الْمَيِّتِ.

رسول خدا (ص) به اصحابش فرمود: عکرمه پسر ابوجهل در حالی که مؤمن و مهاجر است، نزد شما خواهد آمد، پدرش را سب و لعن نکنید؛ چون سب میت، زنده را آزار می دهد، اگر چه به مرده نمی رسد.

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي 310هـ)، المنتخب من ذيل المذيل، ج 1، ص 9؛

النيسابوري، محمد بن عبدالله الحاكم (متوفاي 405 هـ)، المستدرک علي الصحيحين، ج 3، ص 269، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1411 هـ - 1990 م؛

ابن الجوزي، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (متوفاي 597 هـ)، المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، ج 4، ص 155، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، 1358.

در حالی که طبق روایت اول و دوم بخاری، رسول خدا صلی الله علیه وآله از دختر ابوجهل با عنوان «بنت عدو الله» یاد کرده اند:

وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا.

به خدا سوگند دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در يك جا جمع نمی شوند.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري ج 3، ص 1132، ح 2443، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

آیا امکان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر خلاف فرمان خودش، عمل نموده و خود از جویریة با تعبیر «دختر دشمن خدا» یاد کند و باعث آزار مسلمانان شود؟!

نتیجه :

با توجه با پاسخ های پیشین، این مطلب به خوبی روشن میگرد که، خواستگاری امیرمؤمنان علیه السلام از دختر ابوجهل، از افسانه هایی است که بنی امیه برای پیدا کردن شریک جرم برای خلفا ساخته و پرداخته اند و در این صدد بودند که با ساختن این افسانه، این مطلب را القاء کنند که اگر ابوبکر فاطمه زهرا سلام الله علیها را رنجانده است، امیرمؤمنان علیه السلام نیز این کار را کرده است؛ در حالیکه ثابت شد این ازدواج افسانه ای بیش نبوده و غضب صدیقه شهیده از خلیفه اول و دوم حقیقتی است که با این اقدامات محو نخواهد شد. اینان، هنگامی که دیدند که با وجود غضب حضرت زهرا سلام الله علیها، مشروعیت خلافت خلفای سه گانه و متعاقب آن مشروعیت مذهب آن ها، زیر سؤال می رود، دست به دامان افرادی همچون ابن شهاب زهري و مسور بن مخرمه شدند تا برای ابوبکر و عمر شریک جرم پیدا کنند.